



۲۰۱۹/۰۴/۲۰

لیلا خرم

## مکتی بر دلایل باد آورده در مقاله (گنج باد آورده)

در شماره 49 مؤرخ حوت 1386 پیام مجاهد مقاله ای از نشریه (در دری) اقتباس شده است بنام (گنج باد آورده پته خزانه در زیر ذره بین تحلیل و بررسی) نوشته شخصی به نام "کاظم یزدانی، "آقای" یزدانی" اثری تاریخی \_ ادبی پته خزانه را که تذکره و شرح حال شعرای مقدم شعر عروضی زبان پشتوست به نقد مغرضانه و کینه توزانه بی گرفته و در حقیقت امر بر شخص علامه "عبدالحی حبیبی" گرد آورنده، این تذکره تاخت و تاز های گستاخانه بی نموده که هر پاراگراف آن قابل تامل و درنگ است.

گستاخی در برابر علامه حبیبی شخصیتی که قبل از آن که به پته خزانه و تاریخ ادب پشتو پردازد، به تاریخ ادب دری پرداخت و جایگاه اصلی و لازمی دری زبانان خراسان دیروز و افغانستان امروز را که در تحریف نامه های تاریخی - ادبی فارس زمین عمدتاً نادیده گرفته شده بود، نه تنها به مردم خویش بلکه به مردم سرزمین فارس و جهانیان با برجستگی نمایان ساخت هم او بود که به شعرای این سوی هریرود تا سواحل آمو و شبه قاره هند پرداخت، نامهای شانرا زنده ساخت و به فارسیانی شناسانید و قبولانید که نمیخواستند آنها بپذیرند حتی که از شدت تعصب ضد افغانی خویش چون نمیخواستند اعتراف کنند فردوسی شاعر دربار سلطان محمود غزنوی بود، به شاهنامه او دست بردند و چیز هایی در توهین افغانان بر آن افزودند. آری، بدون شک هر فرهنگی با ضمیر و وجدان به این معترف خواهد بود که حبیبی خدمتی را که برای تاریخ و ادب زبان پشتو نموده، دو برابر آنها به زبان و ادب دری نموده و از همین است که تا امروز در موسسات علمی با درجات عالی زبان شناسی جهان و از جمله موسسات علمی-ادبی ایران آثار او بحیثی مأخذ قابل اعتباری مورد استفاده است.

آثار بزرگ او که خود نویسنده مقاله از آن نام برده مثل (افغانستان بعد از اسلام، هنر عهد تیموریان) و غیره اکثراً در باره ادب و ادبای زبان دری در اعصار گوناگون حرف زده و آثار او در کنار آثار تاریخی \_ فرهنگی فارسی ایران امروز که یک تازانه با حذف نام و نشان افغانی و خراسانی و آریایی و تحلیل همه ای آثار و نامهای مربوط به آن در نام استعماری نو گذاشته "ایران" قد بر افراشته بود، موجودیت افغانستان را بحیثی وارث مستقیم خراسان و آریانیان باستان نعره کشید و به گوش همه رسانید ولی ای دریغ که اینک کسانی چون آقای "یزدانی" که معلوم نیست کجایی است، قلم بدست گرفته و به توهین و تذلیل شخصیت های معظمی کاغذ سیاه میکند که اگر امروز زنده بود، به ده ها یزدانی بهتر از او را با دست خویش ساخته میتوانست. نویسنده در بیانات مقدماتی در جایی می نویسد:

"رژیم از سال 1316 هجری شمسی زبان پشتو را زبان رسمی کشور اعلام کرد، تعلیم آنها برای محصلین مکاتب و کارمندان دولتی اجباری ساخت؛ اما به زودی متوجه شد که آن زبان از جهت تعداد واژه گان برای زنده گی شهری به شدت فقیر و بی نواست، لذا به تقلید از ایران دوره پهلوی به واژه سازی پرداخت و لغات جدید زیادی ساخته شد بدان حد که شکل آن زبان را دگر گون ساخت، سازنده گان و کاشفان واژه های جدید مورد تشویق و ترغیب بی اندازه قرار گرفته و از امکانات مادی و معنوی بر خوردار میشدند، بودجه هنگفتی به این کار اختصاص یافته بود درین میان مرحوم عبدالحی حبیبی یکی از سازندگان واژه های جدید بلکه محور کار دیگر همفکران خویش بود."

در جملات فوق می نگریم که نویسنده با مراحل جهد و کوشش برای پیشرفت و ترقی یک جامعه فرهنگ و بالاخره زبان آن با چه تعصب دیوانه گونی برخورد می کند آیا کار برای فرهنگ و ادب یک ملت گناه است؟ جرم است؟ ظلم است؟ تا آنرا به اصطلاح از فقری که با آن اشاره شده، بیرون کشید و یا به زعم نویسنده فقط یک زبان و ادب آن در جهان سزا وار کار و توجه است که اگر مصارف گزافی نیز خرج آن شود، کار ثواب و باعث افتخار است؛ اما اگر به زبان و ثقافت دیگری نیز توجهی صورت بگیرد، ظلم است ستم است و ناشی از تعصب؟! و اما در پاراگراف بعدی خویش نویسنده فقر عنوان کرده، زبان پشتو را با اعتراف بر اقدامات آن چنین رد می کند: "زبان پشتو یکی از قدیم ترین زبان های قباایل آریایی است، با آهنگ ثقیل و پر صلابت واژه های زیادی از فارسی، هندی، عربی و ترکی را به عاریت گرفته و در خود حل کرده است. تعداد زیادی از واژه های آن مشترک بین فارسی و پشتوست و به زبان فارسی نزدیک، من معتقدم که به کمک آن زبان می توان ریشه بسیاری از لغات و واژه های فارسی را پیدا و شناسایی کرد."

درین جا آقای یزدانی باری زبان پشتو را یکی از زبان های آریایی میدانند و بعد چنان مینمایاند که گویی این زبان با همه قدامتشن اصلاً واژه ای برای خودش ندارد و با آهنگ ثقیل خویش واژه های دیگر زبان ها را به عاریت گرفته. این دو مفهوم با هم جور نمی آیند چه اگر زبان قدامتی داشته پس باید از نظر کلمات هم قدیم و غنی باشد و اگر چنان فقیر است که به هر سو چنگ انداخته و با آهنگ ثقیل خویش کلمات زبانهای دیگر را در آمیخته تا مگر خودش را غنا بخشد، پس قدامتی در کار نیست چه

وقتی میگوییم قدیم همین قدامت اشاره به گذشت زمان و تاریخی است و موجودیت تاریخ اشاره ایست به وجود زندگی، پابندگی، مدنیت و فرهنگی در همان اعصار قدیم، بر علاوه اگر آقای «یزدانی» اندکی از تحولات تاریخی زبانها نیز آگاهی داشته باشد، میداند که ثقالت زبان دال بر قدامت آنست و واقعاً من هم با آقای نویسنده هم عقیده هستم که اگر صادقانه در پشتو به جستجو بپردازیم، ریشه اکثریت واژه هایی را که پهلو می‌داند و کلمات امروز فارسی از آن شکل گرفته، در آن خواهیم یافت (که من شخصاً این کار را انجام داده و اصل شکل و معنای بسیاری واژه های فارسی را در پشتو دریافته ام)

پس پشتو از لحاظ واژه فقیر نیست تا بیشتر عاریت طلب باشد؛ بلکه باید دانست که هر زبانی و لو کهن و پر از واژه برای ادامه حیات خویش به صیقل، جلاش و ترکیب های جدید کار نموده باشند، بدون شک همانند فرهنگیان ایرانی که برای فارسی خود شان تا امروز واژه می تراشند، کار غلط و ناروایی نکرده است؛ بلکه من بدین باور دارم که در همان زمان نیز اگر سری به فرهنگستان تهران زده و ترکیبهای جدیداً ساخته شده آنرا به غور مطالعه میکرد، بیگمان ریشه بیشتر واژه هایشانرا در پشتوی خویش یافته و می توانست بر آن ادعای مالکیت کند (واژه های چون «خانواده» و «تندیس» که مشتق اند از مفاهیم پشتو چون خونه + وده = (نفوسی به اندازه یک خانه) و تن + دسی = (مثل تن) و غیره)

و اما بیایم برسر «پته خزانه» یا گنجینه پنهان که نویسنده مقاله درباره اش چنین مینویسد: «حیبی برای آن مؤلفی بنام» «محمد بن داود هوتک» تراشیده که گویا آنرا به تشویق و ترغیب شاه حسین هوتکی غلزی که از شاهان علم پرور و دیانت گستر بوده، در سال ۱۱۴۱ هجری قمری به رشته تحریر در آورده و در ۱۴ شوال ۱۱۴۲ هجری قمری از تالیف آن فراغت حاصل کرده است. درین کتاب شرح حال ۵۰ شاعر و شاعره پشتو زبان از قدیمی ترین دوران یعنی از سال ۱۰۰ تا ۱۱۰۰ هجری و نمونه هایی از اشعار شان گرد آوری شده است و از آن جمله ۴۴ نفر شان مرد و بقیه زن بوده اند، و جود این تعداد زنان شاعر در میان یک جامعه بدوی و غالباً چارد نشین در ابتدا کمی عجیب و حتی تحسین بر انگیز به نظر میرسد. و پس از اظهار نظر های تمسخر آمیز چند درباره چگونگی موجودیت زنان شاعر در میان به اصطلاح او جامعه بدوی پشتون اولین و قدیم ترین شاعر دریافتی «پته خزانه» را با اشاره به متن پتن خزانه طوری معرفی می کند، گویی چنین شخصی با این نام (امیر کرور سوری) اصلاً وجود نداشته (گرچه پدرش موجود بود) و این همه دروغ محض است و سپس با صنف بندی های زمانی شاعران مربوط به پته خزانه تقریباً شاعران همه زمانه ها را خیالی و ساختگی میداند، در خصوص زمان شاعر پشتو با جامعه شناسی توهمی خویش که برای پشتونها در نظر گرفته این امکان را بعید میداند بدون آنکه اندک معلوماتی نیز در مورد خصوصیات تاریخی - فرهنگی جامعه پشتون داشته باشد که در آن مقام زن غیر از چیز نیست که امروز از آن برداشت میشود و بخش اعظم ادبیات شفاهی پشتو از جانب زنان پشتون خلق شده است.

جالبتر از همه اینکه چون علامه حیبی بر زبان عربی عبور داشته، همه اشعار آورده شده در «پته خزانه» را صنع خود گرد آورنده و تحت تاثیر افکار و احساسات شعرای قبل از اسلام عرب میداند و با آوردن دو سه فرد از اشعار رزمیه آنزمان اعراب بگونه مثال بدون آنکه نمونه ای از اشعار «پته خزانه» را نیز در کنارش آورده بتواند آنرا به مقایسه گرفته و ثابت می سازد که این اشعار پشتو به تقلید سروده های عربی ساخته شده اند این مقایسه دیگر از انتهای بی خبری و بی دانشی مدعی سرچشمه میگیرد آیا شعر رزمی و فخریه ها تنها ویژه ادبیات عرب است؟ و هیچ کس نمی داند که پشتونها از همان آغاز تاریخ خویش تا امروز همیشه و در هر حال رزم را بر بزم، می و ساقی ترجیح داده و از آن در سرود ها اشعار و ترانه هایشان گفته اند؟ جناب «یزدانی» یا گوشه شنوا ندارد یا هم حد اقل بینایی اش ناقص است تا تنها در امروز پشتونها بنگرد که تا حد زیادی در هم شکسته و خسته اند چه رسد به زمانه هاییکه بدون شک در آن حالتی بسیار خوب و بهتری را به سطح منطقه داشتند چه رحجان رزم بر بزم در پشتونها قبل از همه ناشی از موقعیت جغرافیایی سرزمین شان و مواجهه با حمله آوران از چار سو بوده است.

۲- به هر حال می آیم بر سر تعجبی که نویسنده از «تولد ادبیات قبل از تولد جامعه» ابراز نموده، نمیدانم آقای نویسنده چه تعریفی برای جامعه دارد و آنرا در برگیرنده چه ممیزاتی میداند؛ اما به باور عامه مردم، جامعه مجموعه مردمیست که دارای مشخصات مادی و معنوی مشابه بوده در پهلو می هم زیست داشته با هم به زبان یا زبانها و لهجات مشابه و نزدیک حرف میزنند. این عجیب است که آقای نویسنده گنجینه باد آورده یکبار دیگر با تناقض گویی مواجه شده از سویی زبان پشتو را یکی از قدیم ترین زبانهای آریایی میداند و از سوی دیگر با تمسخر و طنز ادبیات آنرا قبل از تشکیل جامعه پشتون میداند در حالیکه اگر نمی داند باید بداند وقتی زبان موجود بود ادبیات آن هم موجود است و زبان بدون تجمع مردم و ایجاد جامعه به وجود آمده نمی تواند، پس وقتی میگوییم معترف هستیم که پشتو زبان باستانیست، باید به این هم اعتراف داشته باشیم که پس پشتون ها نیز وجود داشته و ادبیات آنان در همان زمان باستان شکل گرفته. وقتی نویسنده «باد آورده» از بدویت و خانه بدوشی همه پشتونها میگوید، مانند نویسنده گان متعصب دیگری که از چندی به این سو آنرا شعاری ساخته اند بدون آنکه لا اقل سری به یک کتاب مربوط به تاریخ باستان کشور ما زده باشد و لیاقت آنرا دریافته باشد تا در محتویات تاریخ باستان، نامها و قصه ها و اتفاقات آن به تحلیل و تجزیه بپردازد برای همین می نویسد که گویا (بنا برین، میان ادبیات پشتون بخصوص اشعار امیر کرور تا تشکیل افغانان به عنوان یک ملت حدود سه قرن فاصله است).

از نام بخدی و باختر گرفته تا آر و آریان (اوریان) و تا کوشان (کوچیان) کیداریان کابل شاهان شیران بامیان ... همه و همه نامهایی اند که ریشه در پشتوی کهن داشته و تا امروز درین زبان به نحوی از آنها حضور لغوی و معنایی دارند مثل بخدی

(بندی) که با پست و پستون هم‌ریشه است و باختر که ترکیبی است از بخت (پشت) + ار (اور) به معنی نسل و خانواده پستون چه قبل از همه خود نام آریا از ریشه همین (اور) امروزی پشتوست به معنی لغوی آتش و معنی اصطلاحی خانواده و نسلی که به دور اجاق واحدی شکل می‌گیرد، با آوا های متعدد آر، اور، ایر که در نامها و القاب طوایف و قبایل مختلف آریایی بشکل پیوند مکمل آمده مثل خود کلمه باختر یا هم نامهایی چون کشمیر (کشم ایر) پنج هیر ( پنج ایر) و بالاخره خود نام کنونی (ایران) که از تلفظ جنوبی اور (ایر) ساخته شده و تا امروز موجود است.

در نامهای اشخاص از نام کنشکا با تلفظ پشتو (کنشکی) تا هویشکا که امروز (خوازک) گفته می‌شود و از نامهای خانواده های شاهی چون کیداری و نیکی شاهان که دهاتی به عین نامها تا هنوز در وردگ همسایه کابل موجود است تاشیران بامیان که در نامهای اقوام «بامیزی» و «شیرانی» امروز متبلور اند، تنها در داخل ساحه جغرافیایی کنونی کشور که در همه اینها ما نشانه های بزرگ و حاکم موجودیت جامعه و فرهنگ پستون را ملاحظه کرده میتوانیم، در بیرون از مرز های کنونی کشور وقتی برگهای تاریخ باستان را ورق بزنیم، از نامهای اقوام بزرگ آریایی چون کاسی ها هوریان ها (غوریان) مادی ها (متوزی امروز) لیدی ها (لودی) و حتی هخامنشی ها که بنا بر اسناد و شواهدی ریشه در قوم (بناخی خیل) امروزی دارد ... و غیره با همه آثار و کتیبه هایی که کلمات و جملات پشتوی کهن را با اسم مستعار سانسکریت متقدم یا فارسی باستان در خود دارد، همه و همه نشانه های بارز موجودیت بدوی نه؛ بلکه تمدن ساز و بنیان گذاری های تاریخ ساز و شاهانه اقوام پستون اند که با هم یکجا ملت و تمدن پستون را تشکیل میدهند برای معلومات بیشتر نویسنده «باد آورده» باید اضافه کرد که نام افغان نیز بدیل نام پستون نه؛ بلکه لقب برخی از اقوام جنوب شرقی آنست که غالباً از جانب بعضی اقوام غیر آریایی نیم قاره برایشان داده شده و تلفظ اصلی و غیر معرب آن نیز احتمالاً اِسان باشد که از (بین) یا (بغ) تحریف شده ریشه گرفته آنرا در منابع خیلی باستانی چون اوستا به شکل (بغان پشت) نیز دیده میتوانیم همچنانیکه در واژه نامه سانسکریت کتاب دینی «او پانیشاد» هم در جایی می خوانیم: «(لغت سانسکریت): بهان استهان (Sthana) مکانی» (او پانیشاد) که واضحاً خوانده شده می تواند: بینان ستان – اینسان ستان یا افغانستان کنونی.

و همچنین در شاهنامه فردوسی در قصص متعددی مربوط به رزم رستم با کک کهزاد از قوم «افغان» نام برده شده که اگر (افغان) تاریخی پیشتر از دو یا سه قرن ندارد، پس در سابقه تاریخ شاهنامه و ارتباط آن با فردوسی نیز باید شک نمود. این نام (افغان) بدون شک ریشه در مفهوم بخشنده گی (بینه) داشته که در زبانهای گوناگون آریایی با آوای (بگه) مفاهیم مقدس خداوندی و بزرگی را میرساند از جمله در هندی که به شکل (بگوان) متبلور شده است.

بدون شک وقتی معترف باشیم که پشتو زبان کهن آریاییست پس این زبان مجرد و بدون گوینده نمی تواند باشد اقوام آریایی پستون صدها سال پیشتر از زبانهای دیگر منطقه (از جمله ادبیات پارسی (دری) کنونی که با ظهور اسلام و حاکمیت زبان و فرهنگ عربی بر منطقه و تحت اثر آن شکل گرفت) به گونه خودی و نه عاریتی با سرود ها و اشعار هجانی مدتها پیش از آن به وجود آمده بود و واقعاً برای علامه مرحوم بهتر و آسان تر از دریافت اولین شعر عروضی در پشتو همان بود تا باری به سرود های گاتها مراجعه کرده و همه تراجم تحریف شده اش را با آهنگ و قالب پشتو بخواند، بی گمان که اولین های شعر پشتو را در آن یافته میتوانستند که آنرا کس دیگری جز زردشت نسروده بود، برای اثبات این ادعای خویش میخواهیم توجه خوانندگان گرامی را به بیتی از (گاتها) جلب کنیم که آنرا با سنجش دور دور گرامری (نه آوایی) اولین شعر پارسی باستان نوشته اند؛ اما بیایید از راه ساده تری در آوا و معانی بدست آمده از آن آوا دقت کنیم:

#### Spenta Mainyu Vahista\_Camanaha

که معنی اش را نوشته اند: «با روح مقدس و اندیشه نیکو تر (ص - ۲۷۹ فقه اللغة ایرانی) در حالیکه همه کلمات متشکله آن اشکال کهن همین پشتوی امروزیست و من اینرا در مقاله خصوصی به اثبات رسانیده ام (چاپ مجله وطن شماره ۱۱ عقرب - قوس سال ۱۳۷۸ چاپ پشاور).

که در نتیجه آنرا چنین خواهیم خواند: سپننه مینویسی شته کامننه (مسکونه های سپید نژاد هستی بخشیده را شکران می کنند) یا اگر دو کلمه نخستین را با هم یکجا بخوانیم سپین تو مینوی (سپین تباران) خواهد شد (سپید تباران هستی بخشیده را تشکر می کنند).

به همه حال این یک جمله پشتوست و به هر نحوی که خوانده شود، مفاهیم و چارچوبه دستوری آن تغییر نخواهد کرد و جالبتر اینکه اگر بحیث یک مصرع شعر هجایی مورد مطالعه قرار گیرد، هجا های آن با هجا های «لندی» کنونی بسیار نزدیک به نظر خواهد آمد. پس ادب پشتو موجودیت کهن تری از آن دارد تا ما نخستین شعر آنرا در نظم های عروضی اعراب جستجو کنیم و این ادعا اصلاً توجیه پذیر نیست که زبان را قدیمی گفته؛ اما مردمش و گویندگانش را نو، بدوی و از نگاه فرهنگی بی هیچ دانسته است.

۳- نویسنده باد آورده در مورد سور و سوری نیز استدلال بی وزن و خامی دارد چنانچه می نویسد: «سوری لهجه و تلفظ دیگری است از کلمه غوری همان طوریکه به ساکنان کوهستان غور غوری می گفتند، سوری نیز می گفتند آل شنسب را به آن جهت سوری می گفتند که اهل و ساکن غور بودند بنا برین «سور» اسم مکان است نه اسم شخص و هرگز کسی در میان اجداد

سوریان «سور» نه نام داشته تا این خاندان منسوب به او باشد بنا برین اگر به خاندان سوری خاندان گفته شود، مسلماً غلط خواهد بود چنانچه به یک خاندان کابلی خانواده کابل گفته شود.»

**نخست باید برای جناب نویسنده واضح** گردد که بر خلاف فکر خودش این در نظام دستوری زبان پشتو امکان پذیر چه که معمول است، اگر بجای خانواده کابلی خانواده کابل بگویند یعنی بجای (ی) نسبتی در آخر حرف (د) توضیح گر را در آغاز بیاوند. ثانیاً در مورد موجودیت نام "سور" در اجداد سوری ها این تنها علامه حبیبی نیست که تذکر میدهد. منابع دیگری نیز وجود دارد و احتمالاً شخص علامه نیز از آن منابع استفاده کرده باشند در کتاب "تاریخ دولت مستقل غوریان" از قول "طبقات ناصری از منہاج السراج جوزجانی" می نویسد:

"اما به موجب روایت دیگر پس از غلبه فریدون بر ضحاک فرزندان و دو تن از برادران بسطام به نیاوند رفتند و در آنجا سکونت اختیار کردند یکی ازین برادران بسطام که سور نام داشت، به امارت نیاوند رسید..."

و چند سطر بعد تر می نویسد "و بازمانده گان دختر سور و پسر سام سلسله غوریان را در محل غور تشکیل دادند." (ص 77) حالا اگر منہاج السراج جوزجانی نیز به قول نویسنده "باد آورده" "جاهل است و در سطور بالا نیز حقیقتی در کار نیست، بیانیید در مفهوم کلمه سور اندکی از دقت بیشتر کار گرفته و دریابیم که اگر واژه سور واقعاً شکل دیگر (غور) و (غوری) باشد، پس آنرا از چندین زاویه چنین به بررسی و تجزیه گرفته می توانیم.

غور، هور، سور همه آوهای لهجوی ترکیب باستانی آریائی (بنه آور) هستند به معنی آتش خوب و با مفهوم اصطلاحی خانواده و نسل خوب که پسانها مفاهیم فخریه چون خُره ( غوره در پشتو) و مفاهیم مکانی و جغرافیائی برگرفته از همان اوج بلندی و افتخار چون گر، گیر یا غر امروز پشتو به معنای کوه و هم پناهگاه (گر- خانه - سانسکریت) به وجود آمده اند بدون شک اگر به تاریخ باستان تمدنهای بشری نظر کنیم، همین طایفه هوریان (بنه اوریان) بود که در تقریباً دو هزار ق.م به سوی بین النهرین گذشته و تا سوریه و مدیترانه پیش رفت (نام سوریه را نیز از زبان آریائی خویش با دین آفتاب پرستی به یادگار گذاشتند).

نباید سطحی نگر بود، نویسنده گنجینه بادآورده وقتی میخواست درین مورد چیزهایی بنویسد باید اندکی بیشتر در تاریخ به مطالعه می پرداخت تا بداند در حصصی از بین النهرین و سوریه کنونی در همان زمانهای ورود قبایل متعدد آریائی کاسی ها هوریانها لودی ها و غیره در مواقع مختلف بود که در آنجا ها در کنار ادیان دیگر دین آفتاب پرستی نیز مروج شد و نامهای سوریه، سورج (آفتاب سانسکریت) سوریا (رب النوع آفتاب) سور (گرم) و سور (رنگ سرخ) در زبان پشتوی امروز همه و همه مظاهری از همان ترکیب نخستین و ریشه یی بنه اور- بنور- هور (غور) باستانیست که حرارت و سرخی آتش در تشبیهات گوناگون متبلور شده است.

ناگفته نباید گذاشت که نام (خراسان) نیز قبل از آنکه معنی شاعرانه ای نسبت شده به آن (جای برآمدن آفتاب) را داشته باشد، در اصل ترکیبست از همین واژه خُر (غره- غور) + اسان (اوسن- اوسیدن) به معنی مجموعی مسکن کوهی ها- مسکن مردم کوهی (بلند- مغرور).

واژه "اوسن" در واژه نامه اوپانیشاد (سانسکریت) نیز به همین معنی پا برجا و ساکن آمده که غالباً با نام هوریانهای بیرون شده ازین سلسله جبال پیوند دارد. در لغت نامه میخوانیم:

"سانسکریت- Asana طریق نشستن، هنگام مشغولی، نشستن آداب نشست، وضع، جا، جلسه- نشسته" (لغت نامه اوپانیشاد) که به آسانی پشتو بودن آنرا فهمیده میتوانیم. وقتی آنرا "اوسنه" بخوانیم از مصدر اوسیدن به معنی بودن سکون، پا بر جا، مقیم که همراه باغر - غوریا خُر ترکیب خراسان را ساخته است، به معنی کوه نشینان.

4- تبصره های نویسنده در باره پسوند (من) نیز جالب است، جائیکه می نویسد: "حبیبی از پیوند و نزدیکی زبان پشتو با زبان قدیم هند (سانسکریت) آگاهی داشته و می دانسته که پسوند (من) به معنی مرد یا مطلق انسان در آن زبان مورد استعمال داشته است. خود او به کمک همین پسوند واژه های زیادی در زبان پشتو آفریده است. او نام تایمنی را که اسم یکی از قبایل چهارگانه اویماق است به اعتبار جزء دوم آن یک واژه قدیمی پشتو تصور کرده..."

درینجا نویسنده "بادآورده" یکبار دیگر نا آگاهانه بر عدم مطالعه تاریخی خویش اعتراف کرده چه قبل از همه باید جهت آگاهی او وضاحت داد که "سانسکریت" نه زبان قدیم مردم هند است؛ بلکه زبانست که همراه با آریائیان از سرزمین ما وارد نیم قاره شده، زبانست که آریائیان با آن تکلم داشته و بعد ها خیلی بعد وقتی نژاد آریائی آنجا برای همیشه ساکن شده و با مردم بومی مخلوط گشت عقاید و عنعنات، افسانه ها و روایات اجدادی آریائی ها ی غالب برای بومیان توهم پرست به شکل دین و آئین متبلور شد و از مفاهیم زندگی عادی آریائی بت ها تراشیده شد، درین هنگام زبان آنان نیز به تحریر درآمده توسط ادیبان و زبانشناسان آریائی ساکن نیم قاره جهت آسان کردن آوا و رسانیدن مفهوم به مردم آن دیار اصلاحات دستوری و لهجوی موافق با زبان بومی آنجا در آن به وجود آمد و برای همین نامش را گذاشتند (سمه کریته- سمه کریده) که یک ترکیب زنده پشتوست (درست شده) و در درون نیم قاره از همان زمان تصحیح تا امروز یک زبان خاص مذهبی است که مردم عام هند آنرا نمی دانند، پس نویسنده خود انصاف کند که این زبان در اصل کدام زبان می توند باشد؟ و بیانییم بر سر پسوند (من) که در فارسی (مند) شده است.

نویسنده باز هم در دریافت معنی آن در هندی امروز به خطا رفته و احتمالاً آنرا با "من" انگلیسی اشتباه گرفته چه در هندی امروز (من) به معنی مرد و انسان نه، بلکه با الهام از معنی اصلی آن در ریشه سانسکریت یعنی پشتوی قدیم، مین- مین خای

(مینخ امروز پشتو) و "میان" دری امروز که مرکز و درون را گویند، به مفهوم ضمیر، قلب و درون روح و روان استعمال می شود، به همین سبب است که در پشتوی امروز آنرا به شکل پسوند دارنده (موجود و مملو در درون و نهاد) به کار می برند با در نظر داشت این معنی اگر نام "تایمن" را نیز تم من (تم من- تخم مند) بخوانیم، دور از امکان نیست چه برخلاف گفته نویسنده خود تایمنی ها اکثراً خود شانرا پشتون دانسته و عده ای هم به همین زبان حرف می زنند.

5- کشف پنجم نویسنده گنجینه بادآورده، وجود لغات و واژه های مغولی در پته خزانه است، چنانچه بادیده درائی خاصی می نویسد: "حبیبی" پته خزانه را بر اساس این فرض جعل کرده است که گویا پشتو زبانان تا قبل از قرن هفتم هجری هرگز با هیچ یک از اقوام مغولی حشر و نشر نداشته و همجوار نبوده اند، پس نباید در اشعار شعرای متقدمین "پته خزانه" هیچ واژه مغلی به کار رفته باشد؛ اما او که در شناخت واژه های ترکی مغولی معلومات چندانی نداشته، کلمات زیادی را که ریشه در زبان ترکی مغولی دارند، به تصور واژه پشتو در اشعار به اصطلاح متقدمین گنجانیده و اتفاقاً همین موضوع مشت او را باز کرده است."

و بعد می نویسد: "مثلاً واژه "ایل" به معنی رعیت و فرمانبردار مغولی است بعد از قرن هفتم وارد زبان فارسی شده و سپس از طریق دری زبانان وارد زبان پشتو گردیده است" نویسنده برای به کرسی نشاندن ادعای بی بنیاد و ناشی از تعصب خویش به استدلالات ضد و نقیضی متوسل شده از یکسو پشتونها را با وجود قدامت هزاران ساله هویت، زبان و زمین مردم بدوی خطاب می کند و از سوی دیگر قسمی وانمود می کند، گوئی این تبار در طول تاریخ گاهی از جانجنبیده و حتی از اطراف کوه سلیمان دور نگشته و با اینحال این دیگران اند که وقت و ناوقت بر آنان نازل شده و مهربانانه تمدن، تاریخ، فرهنگ و زبان خویش را برایشان عاریت داده اند. درین میان ترکها و مغولها نیز گرچه خود خانه بدوشای بدوی آنسوی دریای آمو بودند؛ اما چنان مملو از فرهنگ و زبانهای غنی بودند که از آن می توانستند به پشتونهای بدوی کوه نشین چیزهای زیادی را الطاف کنند! نویسنده باید بداند که حقیقت چیزی غیر ازین است و پشتونها که تاریخ شان از "بخدی" مسکن نخستین شان آغاز می شود از همان آوان مرحله به مرحله و در سرزمینهای گوناگون گروه گروه متوطن شده عده دیگری باز هم به زنده گی خانه بدوشی ادامه داده که تا امروز نیز آثارش را می بینیم.

نخستین توطن آریائی های پشتون بعد از بیرون شدن از بخدی در دامنه های جنوب هندوکش و بنا بر خواش و تقاضای زردشت و خانواده اش است که اوستا سراسر از همین تمنا و خواهش پر است و بعد هم رفتن طوایف مختلف پشتونهای آریائی بر سرزمین های شرق و غرب و به وجود آوردن تمدنهای بزرگ تاریخی دولتها و پادشاهی ها نام "اور" با همین گروه های آریائی تا بین النهرین رسید و تمدن باستانی "اور" توسط آنها بنیاد نهاده شد تا اینکه نام اورک (عراق کنونی) نیز بجای نام سامی اش مروج گردید، آوای جنوبی همین "اور" که "ایر" خوانده میشود، در تشکیل نام "ایران" نقش بازی کرده و غیره- درین رفت و آمدهای متناوب، جذب شدن ها یا دو باره برگشتن ها زبان پشتوی کهن کلمات بیشمار ذاتی خویش را با لهجات جدیدی دوباره خوانده و پشتو زبانهای که از دیاران مجاور در اوقات مختلف دوباره برگشتند، لهجات جدیدی را وارد زبان کردند از جمله این تغییرات لهجه یکی هم تلفظ (ل) بجای (ر) بود در برخی واژه های کهن که بزرگترین مثال آنرا الفاظ (ال و ایل) گفته میتوانیم که بجای (اور و ایر) اکثراً در اجتماعات غیر پشتون مروج شده اند (گرچه با معنی مغولی که نویسنده به "ایل" مورد نظرش داده و آنرا رعیت و مردم تابع حاکم خوانده، میرساند که درینجا هدف از "ایل" بیشتر "اهل" است که کلمه عربی است و در حقیقت در لهجه هزارگی به ایل تبدیل شده است) و بنا بر آن (آل- خاندان عربی) که آنرا نیز در اصل "ترکی" می گویند و ایل ترکی - مغولی (اگر به معنی نسل و خانواده گرفته شود) در حقیقت و ریشه چیز دیگری بجز همین اور- ایر امروزی پشتو با معنی تفسیر شده آن به خانواده و نسل نیست و به گمان غالب چون علامه حبیبی کشف ادبی نموده بودند نه زبانشناسی، پس ضرورتی به توضیح این همه نزاکتهای لهجوی را احساس نکرده اند.

"پته خزانه" اکثراً تذکره شاعران غوریست و چنانچه غوریان در اوایل تاریخ تمدن خود تا بین النهرین و سوریه پیش رفته و در مواقع متفاوت از کنار همسایه گان سامی زبان و ترک زبان دوباره برگشته اند که سوریان و لودیان غور از آن جمله اند بدون هیچ شکی لهجه جدید آمده با آنان از تاثیر زبانهای دیگر محفوظ مانده و این تغییر لهجه حمل بر اخذ کلمات بیرونی شده نمی تواند به همین سان است واژه توصیفی (اغلی) پشتو که نویسند باز هم با نادانی آنرا یکبار دیگر تحفه زبان مغولی دانسته در حالیکه (اغلی) شکل عامیانه و تحریف شده (اخسلی) پشتوست و به گمانم (بنه اخبلی- بناغلی) شکل اصلی توصیفی آنست به معنی خوب سرشت، خوب ضمیر، خوب مایه و این به مفهوم قشنگ و زیبا نه بلکه صفتی است برای احترام و وقار خاندانی. کلمات دیگری را نیز تنها بنا بر موجودیت آهنگ خاص یا شمول حروف خاص در آن ترکی خوانده اند که کاش مستند تر به آن می پرداخت تا یقین ما حاصل میشد.

اساساً زبان مغولی که در افغانستان زمانی داخل شده و بزودی طی اختلاط و تاثیر پذیری از زبانهای بومی متروک گشته و به لهجه خاصی تبدیل شد، امروز در اکثر موارد وقتی ادعا میشود که فلان واژه، واژه مغولیت در حقیقت شکل لهجوی یک واژه مربوط به زبان دیگری می باشد چنانیکه در بالا دیدیم و چنانچه وقتی در کتاب "مردم هزاره و خراسان بزرگ" در فصل انسباب هزاره می نویسند: در کتاب مختصر المنقول محمد افضل بن وطن داد زابلی آمده است: "اقوام هزاره دو قسم اند، قسم اول ترک و مغول و قسم دوم مردم سی قدر که زابلی الاصل اند...".

د پانوی شمیره: له 5 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ



آیا درین تعریف ناقص نام "مردم سی قدر" بسیار نامانوس و حیرت آور نیست و آیا ما این نام "سی قدر" را شکل لهجوی (هزارگی) و تحریف شده لفظ توصیفی "سیکه دار" از اصل پشتو گفته نمی توانیم سیکه = قد و قامت و سیکه دار یعنی دارنده قد و قامت خوب که اصلاً از جانب هرکسی گفته شده، در وصف مردم آریایی بومی زابل که ساکنین قدیم آن بوده اند، گفته شده است و لفظ سی قدر شکل مسخ شده آنست.

6- اشاره ششم نویسنده "خزانه بادآورده" بر واژه های ساختگی در "پته خزانه" می چرخد چنانچه می نویسد: "جناب حبیبی مدعی است که واژه های فوق در قرون گذشته در زبان پشتو رایج بوده و مورد استعمال قرار می گرفته اند، بعد ها بدون هیچ دلیلی و بدون آنکه واژه دیگری جای آنها را بگیرد، از میان رفته اند. من اینک از ارباب خرد و دانش می پرسم که آیا چنین چیزی از نظر زبان شناسی و سیر تکاملی زبان و نیز از نظر تاریخ و جامعه شناسی و قانون طبیعت امکان پذیر است؟" از جمله واژه های که نویسنده باد آورده آنرا ساختگی میخواند، چند تای آنرا به تحلیل می گیریم و جانشین های کنونی اش را هم با عوامل این جانشینی جستجو خواهیم نمود.

(برمل- ترم- لرم) این سه نام که نامهای اوقات صبح، ظهر و شام اند، در اصل چه بوده و در چه ریشه دارند؟ بیگمان درین سه ترکیب نیز یکبار دیگر می بینیم که لهجه جدید تر باعث شده تا جزء دوم آن (مل) جای (مر- نمر یا لمر کنونی) را بگیرد پس پیشوندهای بر، تر لر در ترکیب با مهر (مر) لهجوی شده (مل) چنین مفهوم را می رساند: برمل= برمر (لمر) یعنی افتاب بلند آفتاب آغازین روز، ترم= تیز مر (تیر لمر) آفتاب گذشته، به نیمه آسمان رسیده (آفتاب نیمه روز) - ظهر- لرم= لری مر (لری لمر) آفتاب دور گشته از متن آسمان و متمایل به غروب - شام.

اگر این لغات صنوع علامه حبیبی می بود، ابداً آنرا به شکلی نمی نوشت تا مفهوم اصلی لغوی در آن مکتوم بماند و می توانست آنرا مستقیماً (برلمر- تیر لمر و لرم) بنویسد تا کاملاً وضاحت داشته باشد در حالیکه جانشین های امروزی آن تحت تاثیر نفوذ اسلام با ترکیب واژه های مربوط به عبادت اند یا هم خود واژه عربی اند مثل سهار که مفعن سحر عربی است- "ماسپسین" که شکل اصلی آن غالباً باید (نماز پیشین) باشد که گرچه ترکیب کلمات غیر عربیست و ریشه در زبان آریایی دارد اما مربوط و منوط به دین اسلام است، یا "ماسام" که این هم ترکیبی است از نماز (نمونخ) و شام (شومه) که آغازین لحظات تاریکی و شب را با نماز باز گو می کند.

پس دیدیم که جانشین هایی که کلمات اصیل تر و کهن تر را متروک ساخته اند با تغیر دین و عقیده و قبول اسلام به میان آمده اند که اوقات روز با نمازهای پنج گانه تثبیت شده اند که گرچه الفاظ ترکیب دهنده آن در میان زبانهای پشتو و دری مشترک می باشند؛ اما باز هم گفته می توانیم که از فارسی که آنزمان بحیث یک زبان واسطه مذهبی ظهور کرده بود، داخل پشتو شده و بیگمان در دری نیز با همین شکل معمول بوده اند که امروز پیشوند های (نماز) از آنان حذف شده است.

چون پشتو همانند مردمانش اکثراً به انزوا رفته و در کوه ها به عقب نشست، بعد از قبول دین و فرهنگ جدید اغلب داشته های خود را به شکل مفوس و معرب و به شکل عاریتی دوباره پذیرفت به گونه مثال پسوند های "تون" و "کده" را در نظر می گیریم که پسوند "تون" گونه ای دیگری از همین "دان" دری است و این هر دو در اصل و ریشه چیزی جز شکل اختصاری (دنده) پشتو به معنی (در درون) نیست همچنانکه پسوند (کده) هم در اصل معنی لغوی چیزی جز کوه (اتاق) در پشتو نیست که کوه و کده باز هم هر دو ریشه را در همان کده (کوچ) پشتو که با نام باستانی (گاتها) یک چیز است.

در باره کلمه پادشاه نیز جهت آگاهی بیشتر نویسنده بادآورده باید یادآور شد که نام مذکور به ذات خود یک ترکیب پشتو با لهجه جنوب غربی است مرکب از دو مفهوم پاتی+ شه (بشه) به معنی پایدار خوب (پابنده و مسکن گزین) اینها همه اشاره به شخص و خانواده ایست که در جای معینی برای دایم مسکن گزین شده دارای زمین، نفوس و مال بیشتر از دیگران شده باشد و تاریخ این نام نیز غالباً بر میگردد به همان دوران آریاییان خانه بدوش و کوچی که وقتی در سر زمینهای مختلف منطقه رحل اقامت افکندند، دارنده ترین شان "پاتی شه" بود، واژه "واکم" نیز به معنی دارنده اختیار، تعریف دیگری از همان (پاتی شه) است و غالباً مربوط به دوره های پسانتر از "پاتی شه" های بدون حاکمیت رسمی و این اختراع همان شرایط زمانبست نه اختراع ذهن علامه کرامی. جالب تر از همه اینکه جناب نویسنده بادآورده حتی واژه "بوللی" را نیز به پشتو بخشیده نمی تواند و آنرا از آن لهجه هزارگی میداند در حالیکه خود با اعتراف به قدامت پشتو سنجیده می توانست که چگونه ممکن است یک لهجه چند قرنه برای یک زبان بومی هزاران ساله لغت و واژه تهیه کرده و به عاریت بدهد؟ این دیگر یک افتضاح محض است.

7- و بالاخره نویسنده "بادآورده" بر مکتب اخیرش می پردازد که واقعاً جالب است و آنرا (اشتباه در تاریخ تولد پته خزانه) عنوان می کند و چنین می نمایاند که گویا در میان تاریخی که در پته خزانه برای نوشتن آن ذکر شده، با تاریخ اصلی آن بر استناد حساب دهی یک کتاب گمنام چاپ دهلی تفاوت وجود دارد، پس به عقیده، او ثابت شد که کتاب (پته خزانه) یک کتاب جعلی است، چه ثبوت و استدلال محکم؟ واقعاً ما از دیر باز چنان بی هویت و بی هیچ شده ایم و به ویژه در مورد فرهنگ زبان و تاریخ و حتی دین خود چنان بر معلومات و آثار اروپائیان و غربیان متکی هستیم که حالا باید تاریخ هجری، قمری اسلامی را نیز یک نفر اروپائی به ما مستند ساخته درست و نادرست آنرا باز گو کند، تا ما بدون اینکه برای خویش حق تفکر مستقل را نیز قایل شده بتوانیم، به دامان "فردیناندوها" دست نیاز بریم تا مگر سنوات تاریخ ما را برایش بر شمارد و آنرا نیز حکیم هندی تباری در دهلی ترجمه چاپ و نشر کند و برای ما هدیه بدارد، کتابی که می تواند از جمله همان کتابهای چاپ دهلی باشد که خط استعمار روانی و فرهنگی اروپائیان را در شبه قاره هند دنبال می کردند و با استناد چنین سند مهم صحت یا عدم صحت

راست و دروغ کتابهای دیگر را دریابیم، به همه حال اگر خدای نخواستہ ما نیز تذکره تاریخی "پته خزانه" را جعلی دانسته و تراویده ذهن علامه گرامی بدانیم، باز هم برد با علامه است و او را باید نابغه تاریخ ادب و زبان دانست که چسان در زمان نه چندان زیادی کتابی را با چنان محتوا و مفهوم همراه با نامها و کلمات جدید و بکر نوشت و اشعارش را با مهارت نظم کرد. در آن برداشت نادرست نیز حبیبی گوی سبقت را از نامدارترین های دیگر می رباید، گرچه جعلی این گونه در میان افغانها امکان هم ندارد، از دیگران نمی دانم.

ای کاش وقتی ادعا داریم که نفوذ کلمات عاریتی زبان متروک مغولی در پشتو با کلمات زبانهای دیگر تا امروز رقابت دارد. زبانی که چند قرن پیش با حمله و لشکر کشی وارد سرزمین ما شد و شاید هم در آغازین سالهای قرن بیستم مرد وقتی می توانست به پشتوی فقیر! واژه و ترکیب اعطا کند، پس حتماً غنای ادبی خویش را نیز داشت که ای کاش نویسنده بادآورده یا دوستان مغول تبار دیگر تذکره ادبی راستین و حقیقی از آن به دست آورده و در اختیار می گذاشتند تا ما نیز با خوانش آن بر مرگ چنان زبان غنی در دیار خویش اشکی می ریختیم.

به امید پژوهشهای مستند بی پیرایه ادبی و باد نیاورده نویسنده گنجینه باد آورده.

**ماخذ:**

- ۱\_ تاریخ افغانستان\_ نویسنده: ع. کهزاد
- ۲\_ مقدمه فقه اللغة ایرانی\_ نویسنده: ام. ارانسکی
- ۳\_ اوپانشاد\_ نویسنده: محمد دا رالشکوه
- ۴\_ مردم هزاره و خراسان بزرگ\_ نویسنده: م. تقی خاوری
- ۵\_ تاریخ دولت مستقل غوریان\_ نویسنده: شاه محمود محمودی
- ۶\_ تاریخ تمدن\_ نویسنده: آر. توین بی.

---

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ